

" حاکمیت ملی " و " حاکمیت مردم (حاکمیت ملت) "
دو مقوله سیاسی هستند که معانی آنها کاملا متفاوت است !
و اشاره ای کوتاه به معنای لغت فرانسوی - لاتین

Souveränität

در پاسخ به اتهامات و " حکم ... " صادره از سوی آقای دکتر علی راسخ افشار !!!

(۱)

متأسفانه آقای دکتر علی راسخ افشار در مقاله خود به این مطلب توجه ننموده که **" استقلال "** دولت ها و کشورها، همیشه یکی از مسائل محوری امر کشورداری بوده است و در هیچ زمانی و در هیچ کشوری **" استقلال "** مساوی و هم معنی با **" آزادی "** نبوده است ! ولی مقوله **" سوورنی تیت (حاکمیت) "** (۲) ، همانطور که **" ژون بودآن "** ، در کتاب **" نظریه کشورداری "** در سال ۱۵۷۶ ، نوشته است ، از زمان قرن ۱۳ میلادی ، مطرح شده است و آنهم از سوی حاکمان شاهزاده نشین ها (امارات) ، که خواستار استقلال سرزمین های تحت نفوذ خود بودند و در مقابله با امپراتور و پاپ اعظم ، آن نظریه را مطرح کردند و در جهت تحقق آن کوشیدند. و تومس هوبس نویسنده کتاب **" ل وی آتان "** در سال ۱۶۵۱ ، نیز در تکمیل و دقیقتر کردن آن نظریه کوشیده است.

" سوورنی تیت (حاکمیت) ، بمعنی استقلال یک دولت در امر تصمیم گیری در باره تمام امور کشوری و دولتی در محدوده سرزمین کشوری خود ، آنهم بدون دخالت و یا محدودیتی از سوی نیروهای بیگانه، می باشد.
محدوده عملی **" سوورنی تیت (حاکمیت)** ، به **" امور داخلی "** و **" امور خارجی "** تقسیم می شود.

" سوورنی تیت در امور خارجی " در حقیقت **(حاکمیت ملی)** ، نامیده می شود که پایه اصلی حقوق بین المللی ملت ها را تشکیل می دهد. در این رابطه می توان به منشور سازمان ملل متحد (۱۹۴۵) و بیانیه سازمان ملل متحد در باره **" اصول حقوق ملت ها "** (۱۹۷۰) اشاره کرد، که در آن اصولاً بدون رسمیت شمردن **" حاکمیت ارضی "** و **" تمامیت ارضی "** تمام کشورها و توجه به برابر بودن تمام کشورها، صرفنظر از نظام اجتماعی حاکم بر آن ها و قبول و محترم شمردن تمامی این حقوق از سوی دولتهای تمام کشورهای جهان ، **" اصول حقوق بین المللی "** نمی توانست شکل گیرد.

ژان ژاک روسو در کتاب قراردادهای اجتماعی در سال ۱۷۶۲ ، مسئله ی **" فولکس سوور نی تیت "** **(حاکمیت مردم و یا حاکمیت ملت)** را مطرح کرد که بعدها نیز افرادی همچون روبسپیر و فیشتنه (۱۷۹۳). و ... مطالبی در آنمورد ، بیان کردند و بنگارش در آوردند.
" فولکس سوورنی تیت " ، در واقع همان **" سوورنی تیت در امور داخلی "** می باشد که تا قبل از انقلاب کبیر فرانسه ، پادشاه مستبد هر کاری که دلش می خواست و علاقمند بود، مثلاً در رابطه با سرنوشت ملت و کشور، فرمانی صادر می کرد، در حالیکه مردم کشور کوچکترین حقوقی در تعیین سرنوشت خود و ملت و کشور نداشتند ، که انقلاب کبیر آن وضع را به نفع ملت تغییر داد.

آقای دکتر علی راسخ افشار در مقاله ای تحت عنوان « استقلال ، آزادی و دموکراسی در رابطه با شعار حاکمیت ملی یا حاکمیت ملت ، نقدی بر نوشته آقای حسن بهگر » ، ما سوسیالیست های مصدقی را متهم بدفاع از نظام جمهوری اسلامی و نظام ولایت فقیه ، نموده اند . ایشان در آن مقاله که از طریق سایت های اینترنتی عصرنو ، ایران امروز ، روشنگری ، ملیون ... انتشار یافته است ، چنین نوشته اند:

" اخیراً نوشته‌ای از آقای حسن بهگر انتشار یافته است که در آن شعار جبهه ملی ایران "استقرار حاکمیت ملی هدف جبهه ملی ایران است" که یکی از عمده ترین شعارهای جبهه ملی ایران میباشد به بحث و پرسش گذاشته شده است . استدلال ایشان بر پایه تمایزی است که میان "حاکمیت ملت" و "حاکمیت ملی" قائل شده‌اند که اولی یعنی حاکمیت ملت را برابر و گویای نظام دموکراسی دانسته‌اند و دومی یعنی حاکمیت ملی را مساوی با استقلال گرفته‌اند که میتواند در نظام استبدادی و دیکتاتوری هم تحقق یابد . و با این برداشت و در این راستا با تحلیلی که از نظام جمهوری اسلامی ولایت فقیه کرده اند به این نتیجه رسیده اند که در حاکمیت جمهوری اسلامی ، حاکمیت ملی تحقق یافته است و استقرار آنرا هدف قرار دادن، تحصیل حاصل است و این شعار بایستی به استقرار حاکمیت ملت که در نظام جمهوری اسلامی وجود ندارد تغییر یابد . چرا که با انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و سرنگونی رژیم ساواک آریامهری محمد رضاشاهی که فرمانبردار امریکائیان بود، به نفوذ و اعمال قدرت خارجی در ایران ولایت فقیه خاتمه داده شد و از آن پس کشور از استقلال کامل که همان حاکمیت ملی باشد برخوردار است .

پیش از ایشان هم سالهاست که آقای دکتر منصور بیات زاده در نوشته‌ها و سخنرانیهای خود مبشر این کشف مهم هستند! و در دفاع خود از نظام جمهوری اسلامی از این جهت به این تمایز متوسل میشوند و استدلال ایشان هم بهمین گونه است . در این رابطه لازم میدانم از جهات گوناگون با این تز که حرفی بی اساس و غلط است برخورد کنم . " (تکیه از من است .)

تجدید نظر در مواضع سیاسی ، از حقوق دمکراتیک هر فردی از جمله آقای دکتر علی راسخ افشار می باشد . در این مورد نمی توان به ایشان خرده گرفت که چرا همچون گذشته بر این باور نیستند که انقلاب شکوهمند بهمن ۱۳۵۷ در یکی از اهدافش ، یعنی قطع نفوذ سیاسی - نظامی امپریالیست آمریکا در ایران ، موفق بوده است !

ولی ، ایشان بعنوان فردی که مدعی است که دمکرات می باشند و از پلورالیسم سیاسی پشتیبانی می کنند ، این موضوع را باید در نظر داشته باشند که این نیز از حقوق دمکراتیک دیگران است که در این امر مشخص ، در مواضع گذشته خود تجدید نظر نمایند و بر آن مواضع تاکید ورزند . بخش بزرگی از نیروهای سیاسی ایرانی از جمله ما سوسیالیست های مصدقی چنین می اندیشیدیم و هنوز بر این باوریم که یکی از دست آوردهای انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ، قطع نفوذ سیاسی - نظامی امپریالیسم آمریکا از ایران بوده است .

ما همچنین براین نظریه که جناحهایی از هیئت حاکمه جمهوری اسلامی، در اثر سیاست ها و عملکردهای غلط خود و حتی بخاطر حفظ منافع گروهی و شخصی ، این دست آورد بزرگ مبارزات مردم ایران را ، بخطر انداخته اند . این موضوع را ما بطور مکرر بیان کرده و در نوشته های خود بان اشاره نموده ایم . اما بنظر ما ، حفظ " حاکمیت ملی " ، یکی از مسائلی است که باید مورد توجه نیروهای ملی - دمکرات و آزادیخواه و غیر وابسته ایران قرار گیرد ، که در واقع به یکی از شعارهای اصلی مبارزات و فعالیت های آنها در کنار خواست های تحقق " حاکمیت ملت " و " حاکمیت قانون " ، مبدل گردد . تحقق " حاکمیت ملت " نیز بدون آزادی عقیده ، بیان ، قلم ، تجمعات و احزاب ، و برگزاری " انتخابات آزاد " که بدون نظارت استصوابی و خالی از دخالت مقامات دولتی و مذهبی باشد ، ممکن نخواهد بود . در واقع زمانی از تحقق نظام دموکراسی و یا مردمسالاری در ایران می توان سخن گفت که " حاکمیت مردم " (حاکمیت ملت) برقرار گردد .

در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ، علاوه بر آیت الله خمینی رهبر انقلاب و برخی از روحانیون و نیروهای مذهبی ، تمام نیروهای اپوزیسیون دوران شاه از راست گرفته تا چپ ، از نیروهای ملی و مصدقی گرفته تا کمونیست ها ، مجاهدین خلق و فدائیان خلق ... شرکت داشتند ، که در واقع بخش بسیار بزرگی از مردم ایران در پیروزی آن انقلاب نقش بزرگی ایفا کرده اند . همانطور که اشاره رفت ، دست آوردهای انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ، دست آورد مبارزات مردم است و نه یک فرد خاص و یا گروه مشخصی ، چرا که هیچ فرد و یا گروهی بدون پشتیبانی مردم ، بنتهایی نمی تواند انقلابی را سبب گردد!! حال اگر رهبر انقلاب و طرفدارانش ، پس از کسب قدرت ، به خواست های محوری انقلاب در رابطه با آزادی و دموکراسی و حق تعیین سرنوشت مردم

توسط خود مردم پشت کردند ، و حتی جناحهایی از حاکمیت جمهوری اسلامی ، باندهای مافیائی تشکیل داده اند ، مسائلی هستند که می بایستی آنها را افشاء کرد - امری که در دستور کار تمام نیروهای اپوزیسیون بطور روزمره ، قرار دارد - ، و مردم ایران را بمبارزه علیه این خائنین وطن ترغیب نمود ، نه اینکه، لجاجت بازی کرده و دست آوردهای انقلاب را منفی جلوه داد و یا اینکه تضادهای موجود با هیئت حاکمه را ، وارونه جلوه داد و هدف اصلی مبارزه که در واقع تحقق "**حاکمیت ملت**" است ، را مغشوش کرد .

بنظر من عواملی که موجب شدند تا رهبری انقلاب به شعارهای انقلاب پشت کند را باید توضیح داد و در آن مورد دست به روشنگری زد . همچنین نباید از خاطر بدور داشت که "**مشکل معرفتی**" یکی از آن عواملی بوده است که اکثر نیروهای سیاسی ، در مقطع انقلاب با آن روبرو بوده اند !

برای من روشن نیست که ، اگر بنا بر ادعای آقای دکتر علی راسخ افشار چنین است "**که آقای دکتر منصور بیات زاده در نوشته ها و سخنرانیهای خود مبشر این کشف مهم هستند ["حاکمیت ملی" و "حاکمیت ملت"** دو مقوله جدا از هم هستند] ! و در دفاع خود از نظام جمهوری اسلامی از این جهت به این تمایز متوسل میشوند و استدلال ایشان هم بهمین گونه است ."

چرا چنین ادعائی را ایشان ، در آنزمان که ما سوسیالیست های مصدقی ، این مطالب را در میزگردها و کنفرانسها و سمینارها ، از جمله در شهرهای ماینس ، کلن ، بروکسل ، زوریخ ، هامبورگ ... که خود جناب دکتر علی راسخ افشار نیز ، در بسیاری از آن جلسات بعنوان سخنران از سوی جبهه ملی ایران در اروپا - و نه جبهه ملی ایران - ، حضور داشتند ، مطرح نکردند ؟ چرا این جناب دکتر در آنزمان ، در گفتار و بحث های خود ، نظرات ما را "**انحرافی**" ارزیابی نکردند و به نقد آن "**نظرات انحرافی**" نپرداختند ، و کوشش نمودند تا ما را متوجه اشکالات موجود در نظراتمان بنمایند و یا در جهت اصلاح اشتباهاتی که ایشان تصور می کند وجود دارد ، ما را یاری ندادند !!؟ اتفاقاً ، جبهه ملی ایران در اروپا ، در روزهای ۳۰ ، ۶ ، ۱ ، ۷ ، ۱۹۹۰ (خرداد ۱۳۶۹) در شهر کلن در آلمان ، کنفرانسی در رابطه با موضوع "**برای اتحاد نیروهای ملی و آزادیخواه و هماهنگی مبارزات**" ، برگزار کرد . در آن کنفرانس آقای مهندس حسن شریعتمداری از سوی سازمان جمهوریخواهان ملی ایران ، آقای دکتر کامبیز روستا از سوی گروه سوسیالیستهای دمکرات ، آقای دکتر همایون مهمنش از سوی نهضت مقاومت ملی ایران ، آقای دکتر پرویز داورپناه از سوی جبهه ملی ایران در اروپا و من (دکتر منصور بیات زاده) از سوی سازمان سوسیالیست های ایران شرکت داشتیم . گزارش آن کنفرانس و حتی پیشنهاد ارائه شده از سوی سازمان سوسیالیست های ایران که طرح ۸ ماده ای سازمان و تاکید ما بر "**حاکمیت ملی**" در آن دقیقاً مستتر بود ، در شماره ۶۳ نشریه ایران آزاد (نشریه جبهه ملی ایران در اروپا) - دوره جدید - (شماره مسلسل ۱۵۹) - مرادماه ۱۳۶۹ - اوت ۱۹۹۰ ، صفحات ۱ و ۶ و ۷ چاپ شده است . هیئت تحریریه نشریه ایران آزاد در گزارشی که در باره چگونگی روند کنفرانس و رئوس مسائلی که در آن کنفرانس از سوی سخنگویان مطرح شد ، در باره گفتار من نوشته اند :

" ... آقای دکتر منصور بیات زاده بنمایندگی سازمان سوسیالیست های ایران بیان داشت که بر خورد به موضوع کنفرانس برای سازمان سوسیالیست های ایران در سطوح مختلف مطرح است . سازمان سوسیالیست های ایران اتحاد را به معنی ادغام شدن نیروها در یکدیگر میدانند و در چنین حالتی سازمان سوسیالیست ها فقط با جریانات سوسیالیست دمکرات حاضر به اتحاد می باشد . ولی زمینه های چنین اتحادی هنوز بهیچوجه فراهم نشده است . دکتر بیات زاده پیشنهاد تشکیل "جبهه" ای که در اثر ائتلاف نیروهای ملی و جمهوریخواه از دمکرات مذهبی و غیر مذهبی تا سوسیالیست های دمکرات - با حفظ استقلال تشکیلاتی سازمانها - بر پایه [طرح ۸ ماده ای که از سوی سازمان سوسیالیست های ایران ارائه شده است را مطرح کرد و همچنین بیان داشت بر محور شعار "انتخابات آزاد" - اگر جوانب مسئله دقیقاً روشن شود - می توان با جریانات سیاسی دیگر ، وارد "اتحاد عمل" شد . دکتر بیات زاده بر تشکیل میز گرد در رابطه با مسائل اساسی و محوری کل جامعه با شرکت نیروهای متضاد (جمهوریخواه ، سلطنت طلب ، مذهبی ، دمکرات ، سوسیالیست ، کمونیست) اصرار می ورزید ."

اتفاقاً ، ما سوسیالیستها در تمام جلسات و نشستهای که شرکت کرده ایم ، طرح ۸ ماده ای سازمان سوسیالیست های ایران را در رابطه با چگونگی همکاری با نیروهای سیاسی وابسته به طیف های مختلف نظری و تشکیل "**جبهه**" ، مطرح کرده و آن مواضع را همیشه تبلیغ نموده ایم ، و همانطور که اشاره رفت ، حتی در جلساتی که دکتر علی راسخ افشار نیز حضور داشته اند .

با توجه باین واقعیت که ما تعاریف و برداشت خود از "**حاکمیت ملی**" و "**حاکمیت مردم (حاکمیت ملت)**" ، در رابطه با "**اهداف**" و ماهیت نیروهای تشکیل دهنده "**جبهه**" ، مورد نظر ، را مطرح کرده ایم ،

که در " اصول و اهداف " سازمان سوسیالیست های ایران درج شده اند. حد اقل ۱۵ سال است که آقای دکتر علی راسخ افشار از محتوی آن تعاریف اطلاع دقیق داشته اند. حال چرا بعد از گذشت ۱۵ سال ، یکمرتبه باین فکر رسیده اند که، ما سوسیالیست های مصدقی ، بخاطر دفاع از " نظام ولایت فقیه " و جمهوری اسلامی، تعریفی برای " حاکمیت ملی " ، " کشف " کرده ایم که بر مبنای آن تعریف بدفاع از "نظام ولایت فقیه " بپردازیم ! مسئله ای است بس سؤال انگیز.

جناب دکتر علی راسخ افشار ، حتماً واقف هستید که شرافت و صداقت از خصوصیات و ارزش هائی هستند که در بین مردم ایران، مکان والائی دارند ، موضوعی که متأسفانه بسیاری از سیاستمداران پر مدعای ایرانی ، برای این خصوصیات کمتر ارزش قائل هستند!؟

خوشبختانه مدتی است که شاهد این امر هستیم که نظراتی، تقریباً شبیه به طرح ۸ ماده ای سازمان سوسیالیست های ایران که ما حدوداً در ۱۵ سال قبل مطرح کرده بودیم و مرتب به تبلیغ و ترویج آن دامن زده ایم ، بیکی از مسائل محوری بحث های خارج از کشور تبدیل شده است. در این رابطه ضروریست یاد آور شد که در طرح پیشنهادی از سوی ما، علاوه بر محترم شمردن حقوق ملی اقوام ایران، بر اصل دفاع از تمامیت ارضی و استقلال ایران ، با کمال صراحت بر آنها تاکید شده است. متأسفانه در رابطه با مسائلی همچون استقلال و دفاع بدون چون و چرا از تمامیت ارضی ایران و چگونگی پاسخ به مسئله ملی - اگرچه این مسائل ، بخشی از مسائل اصلی هستند که رابطه مستقیم با بود و نبود ایران دارند - ، هنوز در بین فعالین و مبارزین سیاسی در خارج از کشور، نظرات و برداشت های نیروهای اپوزیسیون، متفاوت و گاه متضاد می باشند. در این وضع و موقعیت موجود می بایستی بجای سرپوش گذاشتن بر اختلافات، و یا متهم کردن افراد ، بطور اصولی به بحث و تبادل نظر - در بین نیروهای سیاسی ایرانی - ، دامن زد و در جهت نزدیکتر کردن مواضع ، آنها برفع موضع دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران و محترم شدن " اصل فردیت " ، بکوشیم.

ما سوسیالیست های مصدقی بر این نظر بوده و هستیم که گلوبالیزاسیون نمی تواند و نباید مانع دفاع از حق "حاکمیت ملی" گردد ، و با آنان که می گویند نظرات دکتر مصدق ، در باره " استقلال " ، دیگر نمی تواند در عصر گلوبالیزاسیون مطرح و کار ساز باشد - یعنی مسئله " استقلال " ، کشک - ، نمی توانیم همصدا و همراه شویم . مگر اینکه اینان دقیقاً توضیح دهند منظورشان از نظرات دکتر مصدق در این امر مشخص چیست ، و چه چیزی از دوران دکتر مصدق تا زمان حال فرق کرده است که دیگر نباید بر آن تاکید داشت ؟ تا زمانیکه دقیقاً نظرات جدید مطرح نشوند و غلط بودن نظرات دکتر مصدق ثابت نگردند، نمی توان و نباید این انتظار را داشت تا طرفداران " راه مصدق " از جمله ما سوسیالیست های مصدقی تن بقبول نظرات جدید دهیم.

با در نظر گرفتن ماهیت نیروهای سیاسی ایران و توجه بعملکرد دولتهای امپریالیستی، بخصوص امپریالیست های آمریکا و انگلیس که در اقصا نقاط جهان برای خود منافع و حریم قائل می شوند و برای اجرای سیاست خود متحدین بومی نیز دارند، ما سوسیالیست های مصدقی، هنوز بر این نظر و باوریم که در جوامعی همچون وطن ما ایران ، " استقلال و آزادی ، دو روی یک سکه اند " و با این نظریه جدید که ، استقلال را برابری با آزادی می داند، توافق نداریم و از اتهامات بی جای مبلغین این نظریه غلط - افرادی همچون دکتر علی راسخ افشار - ، صحنه فعالیت های سیاسی را ترک نخواهیم کرد ، همانطور که از غوغا و های و هویی که در ۱۴ سال قبل ، آقای محمود راسخ افشار - اخوی محترم ایشان -، در رابطه با برگزاری میز گرد از سوی ما بر پا کرد ، نهراسیدیم و صحنه فعالیت سیاسی را ترک نکردیم و به روشنگری و مبارزه نظری خود ادامه دادیم.

(۱) *

آقای دکتر علی راسخ افشار در همین مقاله مورد بحث نوشته اند .

" ... در قرون وسطا حاکمیت دینی پاپ ها و حاکمیت فنودالها را داریم. در ایران دوره های گوناگونی حاکمیت ملوک الطوائفی را داریم که حالا جدائی خواهان ایران خواهان برقراری مجدد آن دوران ارتجاعی هستند. اما حاکمیت ملی " اصطلاحی است که در سیاست پس از انقلاب کبیر فرانسه بکار گرفته میشود که در فارسی ملت معادل ناسیون و حاکمیت ملی معادل ناسیونال اشتات (آلمانی) و معادلهای مانند آن در فرانسه و انگلیسی و ... قرار میگیرد. بنا بر این عمر تاریخی اصطلاح حاکمیت ملی و آغاز زندگی آن در عالم سیاست از انقلاب کبیر فرانسه شروع میشود... " (تکیه از من است .)

"...استقلال: بایبیدایش نظام دموکراسی از سوئی پس از انقلاب کبیر فرانسه و بایبیدایش مقوله های تازه ای به دوران ما از سوئی دیگر محتوای مقوله استقلال هم دستخوش تحولاتی شده است و دیگر مقوله ای بسیط و

دارای يك معنا نیست. دیر زمانی است که در رابطه با استقلال حد اقل از استقلال سیاسی، استقلال اقتصادی، استقلال فرهنگی و استقلال نظامی در رابطه بین المللی صحبت میشود. در سطح ملی نیز از استقلال قوه اجرائی و قوه قانونی و قوه قضائی از یکدیگر و حتی استقلال مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی (راديو-تلویزیون) و استقلال سندیکاهاى کارگری و دیگر نهادهای مدنی گفتگو میشود.

در نظام دموکراسی مدرن استقلال بمعنای استقلال دوران داریوش و هارون الرشید و نزن و لوئی چهاردهم و شاه عباس صفوی نیست که سلطه و حاکمیت يك فرد بر تمام شئون کشور و بر جان و مال و شغل و کار و محل اقامت و زندگی مردم بگونه‌ای یکطرفه و گسترده باشد که مرکز ثقل تصمیم‌گیری در يك فرد تحقق یابد. و اوست که خود قائم بالذات در تمام شئون زندگی، اداره کشور و حاکمیت بر مردم را در دست دارد. که حالاهم از باب مثال بگوئیم که در جمهوری اسلامی که همه قدرت در شخص ولی فقیه متمرکز شده است و او بدون سلطه بیگانه و تنها خود مستقلاً تصمیم میگیرد، پس ما استقلال داریم.

دنیای ما مدتها است چنان بهم پیوسته و بهم تنیده شده است که نمیتوان هیچ کشور و ملتی را به مفهوم باستانی آن مستقل دانست به این معنا که در سیاستگزاریهها و تصمیم‌گیریهای نهاد قدرت کشور، هیچگونه تأثر و تأثیری از خارج محدوده کشوری روی فعل و انفعالات درون کشور وجود نداشته باشد. دوران دیوار چین دور کشور کشیدن و آنرا استقلال دانستن مدتها است سپری شده است. امروز با جهان گلوبال روبرو هستیم و گلوبالیزاسیون طرح امروز جهان است. کشورها و ملتها همه وابسته و متأثر از فعل و انفعالات یکدیگرند" (تکیه از من است).

متأسفانه آقای دکتر علی راسخ افشار در مقاله خود به این مطلب توجه ننموده که "استقلال" دولت‌ها و کشورها، همیشه یکی از مسائل محوری امر کشورداری بوده است و در هیچ زمانی و در هیچ کشوری "استقلال" مساوی و هم معنی با "آزادی" نبوده است! ولی مقوله "سوورنی تیت" (حاکمیت) (۲) ، همانطور که "ژون بودان" ، در کتاب "نظریه کشورداری" در سال ۱۵۷۶ ، نوشته است ، از زمان قرن ۱۳ میلادی ، مطرح شده است و آنهم از سوی حاکمان شاهزاده نشین‌ها (امارات)، که خواستار استقلال سرزمین‌های تحت نفوذ خود بودند و در مقابله با امپراتور و پاپ اعظم ، آن نظریه را مطرح کردند و در جهت تحقق آن کوشیدند. و تومس هوبس نویسنده کتاب "لوی آتان" در سال ۱۶۵۱ ، نیز در تکمیل و دقیقتر کردن آن نظریه کوشیده است.

"سوورنی تیت" (حاکمیت) ، بمعنی استقلال یک دولت در امر تصمیم‌گیری در باره تمام امور کشوری و دولتی در محدوده سرزمین کشوری خود ، آنهم بدون دخالت و یا محدودیتی از سوی نیروهای بیگانه، می‌باشد.

محدوده عملی "سوورنی تیت" (حاکمیت) ، به "امور داخلی" و "امور خارجی" تقسیم می‌شود.

"سوورنی تیت در امور خارجی" در حقیقت (حاکمیت ملی)، نامیده می‌شود که پایه اصلی حقوق بین المللی ملت‌ها را تشکیل می‌دهد. در این رابطه می‌توان به منشور سازمان ملل متحد (۱۹۴۵) و بیانیه سازمان ملل متحد در باره "اصول حقوق ملت‌ها" (۱۹۷۰) اشاره کرد، که در آن اصولاً بدون رسمیت شمردن "حاکمیت ارضی" و "تمامیت ارضی" تمام کشورها و توجه به برابر بودن تمام کشورها، صرفنظر از نظام اجتماعی حاکم بر آن‌ها و قبول و محترم شمردن تمامی این حقوق از سوی دولتهای تمام کشورهای جهان ، "اصول حقوق بین المللی" نمی‌توانست شکل گیرد.

ژان ژاک روسو در کتاب قرار دادهای اجتماعی در سال ۱۷۶۲ ، مسئله ی "فولکس سوورنی تیت" (حاکمیت مردم و یا حاکمیت ملت) را مطرح کرد که بعدها نیز افرادی همچون روبسپیر و فیشتنه (۱۷۹۳). و... مطالبی در آنمورد ، بیان کردند و بنگارش در آوردند.

"فولکس سوورنی تیت" ، در واقع همان "سوورنی تیت در امور داخلی" می‌باشد که تا قبل از انقلاب کبیر فرانسه ، پادشاه مستبد هر کاری که دلش می‌خواست و علاقمند بود، مثلاً در رابطه با سرنوشت ملت و کشور، فرمانی صادر می‌کرد، در حالیکه مردم کشور کوچکترین حقوقی در تعیین سرنوشت خود و ملت و کشور نداشتند ، که انقلاب کبیر آن وضع را به نفع ملت تغییر داد.

پس از پیروزی انقلاب کبیر فرانسه ، در جهت پیاده کردن اصل "حاکمیت مردم" (فولکس سوورنی تیت) ، که سمت و سوی آن ، فقط و فقط متوجه چگونگی اداره امور داخلی کشور می‌شد (سوورنی تیت در امور داخلی) ، پادشاه مستبد از مقامش عزل گردید که بعداً ، حتی به گیوتین سپرده شد و بجای شاه مستبد ،

"حاکمیت ملت" برقرار گردید. مسئله ای که ایرانیان از انقلاب مشروطیت تا کنون بخاطر آن مبارزه و فعالیت کرده و می‌کنند و این مبارزه امروز همچنان ، علیه حاکمین جمهوری اسلامی و نظام ولایت فقیه ،

ادامه دارد. اما چنین تغییر و تحولی، در جامعه، یعنی طرد اسنیداد و برقراری آزادی و دموکراسی، همانطور که قبلاً بدان اشاره رفت، تغییر و تحول در نحوه اداره امور داخلی کشور می‌طلبد. اما این امر مثبت، به‌چوچه باین معنی نبوده و نیست که "حاکمیت ملی"، که رابطه‌ی مستقیم با حفظ "حاکمیت ارضی" و جلوگیری از دخالت بیگانگان در امور سیاسی-نظامی کشور دارد، معنی خود را بکلی از دست بدهد و "استقلال" تعریفی جدید پیدا کند که برابر با "آزادی" گردد!

"استقلال" و "استبداد" و "یا" استقلال" و "آزادی"، عنصرهایی جدا از هم هستند که بارهای متفاوتی با خود حمل می‌کنند. روشن است که در اثر مبارزات سیاسی-اجتماعی، و تبدیل "جامعه بسته" به "جامعه باز" و محوری شدن خواست "حقوق بشر"، و آشنا شدن مردم با "جامعه مدنی" و "حقوق دموکراتیک" و ...، کمک کرده اند تا بسیاری از تعاریف و واژه‌ها و مفاهیم و مقولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی ... پس از دقیق شدن جوانب آنها، تعاریف آنها جهانشمول شود. اتفاقاً، یکی از همین مقوله‌ها که معنی جهانشمول پیدا کرده است، مقوله "حاکمیت ملی" است.

حال چرا و بچه دلیل آقای دکتر علی راسخ افشار که خود در مقاله شان در پلیک و فحاشی بما سوسیالیست‌ها به امر تغییر پیدا کردن معانی واژه‌ها و مفاهیم در سطح جهان در دوران گلوبالیزاسیون، اشاره می‌کنند، اما خود حاضر نیستند به معنی جهانشمول "حاکمیت ملی" توجه کنند و همچون حاکمی مستبد، بر علیه افرادی که به این تغییر و تحول جهانی واقفند، "حکم" صادر می‌کنند!!

آقای دکتر علی راسخ افشار در مقاله مورد بحث نوشته اند

در نظام دموکراسی مدرن استقلال بمعنای استقلال دوران داریوش و هارون الرشید و نرن و لویی چهاردهم و شاه عباس صفوی نیست که سلطه و حاکمیت يك فرد بر تمام شئون کشور و بر جان و مال و شغل و کار و محل اقامت و زندگی مردم بگونه‌ای یکطرفه و گسترده باشد که مرکز ثقل تصمیم‌گیری در يك فرد تحقق یابد. و اوست که خود قائم‌بالذات در تمام شئون زندگی، اداره کشور و حاکمیت بر مردم را در دست دارد. که حالاهم از باب مثال بگوئیم که در جمهوری اسلامی که همه قدرت در شخص ولی فقیه متمرکز شده است و او بدون سلطه بیگانه و تنها خود مستقلاً تصمیم می‌گیرد، پس ما استقلال داریم."

اما نباید فراموش کرد که آقای دکتر علی راسخ افشار، با محور قرار دادن این تعریف جدید و غلط از "استقلال"، است که بخیال خود استدلالی پیدا کرده است تا بتواند به آقای حسن بهگر ناسزاگوئی کند، و نسبت بما "سوسیالیست‌های مصدقی"، لطف و عنایت می‌ذول دارند، و طی "حکمی"، "سوسیالیست‌های مدافع نظام ولایت فقیه"، لقب دهند.

اگر قبول کنیم که "استقلال"، بمعنی "تصمیم‌گیری یک فرد" است، آنچنان که چناب دکتر علی راسخ افشار در مقاله مورد بحث، ادعا کرده اند، در چنان حالتی هر کسی معتقد بدین باشد، که نظام ولایت فقیه حاکم بر ایران وابسته به کشوری بیگانه نیست و استقلال دارد، ضرورتاً آن فرد، بدفاع از "نظام ولایت فقیه" برخاسته است! چرا که، جناب دکتر علی راسخ افشار در مقاله خود چنین توضیح داده بود که، "استقلال" بمعنی "تصمیم‌گیری یک فرد" است، و در نظام ولایت فقیه نیز "حکم حکومتی ولی فقیه" - آنهم حتی در زمانی که قانون اساسی جمهوری اسلامی، با توجه بتمام کمبودها و نقائصی که دارد، اجراء نگردد -، تصمیم نهائی را اعلام می‌کند!!!

نباید فراموش کرد که جناب دکتر علی راسخ افشار، با توجه به تعریف جدید خود از "استقلال" و ردیف کردن نام "هیتر"، "لنین"، "استالین"، "موسولینی"، "خروشف"، "برژنف"، ، کوشش کرده اند فضای سیاسی بوجود آورند تا شاید بتوانند از این طریق، جلوی دهن طرفداران نظریه "حاکمیت ملی" و "حاکمیت ملت"، دومقوله کاملاً متفاوت می‌باشند را، ببندند.

البته ضروریست خاطر نشان کرد که، اگر جناب دکتر علی راسخ افشار مغلطه نمی‌کردند و برای واژه "استقلال"، در نظام دموکراسی مدرن، معنایی برابر با "آزادی" سرهم نمی‌کردند، و به معنای جهانشمول، واژه "سوورنی تیت" (حاکمیت)، توجه می‌کردند و نقشی که آن واژه (حاکمیت) در اصل دوم منشور سازمان ملل در امر "حقوق بین الملل"، در رابطه با برابری بودن تمام دولت‌ها، صرفنظر از نظام اجتماعی حاکم بر آن‌ها، و اعلامیه ۱۹۷۰ سازمان ملل متحد در باره "اصول حقوق ملت‌ها"، توجه می‌کردند، اصولاً نمی‌توانستند، ما سوسیالیست‌های مصدقی را متهم بدفاع از "نظام ولایت فقیه" کنند و مغرضانه، مدعی گردند که:

" و اوست که خود قائم بالذات در تمام شئون زندگی، اداره کشور و حاکمیت بر مردم را در دست دارد. که حالاهم از باب مثال بگوئیم که در جمهوری اسلامی که همه قدرت در شخص ولی فقیه متمرکز شده است و او بدون سلطه بیگانه و تنها خود مستقلاً تصمیم میگیرد، پس ما استقلال داریم.

روشن است که با توجه به اصل دوم منشور سازمان ملل متحد (مصوبه ۱۹۴۵ و اعلامیه ۱۹۷۰ سازمان ملل متحد در باره " اصول حقوق ملت ها ") ، دولت جمهوری اسلامی استقلال دارد. البته این " استقلال " باین معنی نیست که بغلط نتیجه گرفت ، چون جمهوری اسلامی " استقلال " دارد ، پس در ایران " آزادی " وجود دارد و رژیم ولایت فقیه حاکم بر ایران ، حقوق دمکراتیک ایرانیان را محترم می شمارد . چنین گفتاری جز یک شوخی بی مزه و مسخره ، چیز دیگری نمی تواند باشد . اگر در بیان این نوع ادعاها ، اشکالی وجود دارد ، بطور حتم در رابطه با " مشکل معرفتی " است که جناب دکتر علی راسخ افشار در تفسیر و تعریف " استقلال " و " حاکمیت ملی " ، با آن روبروست . مواضع و نظرات سازمان سوسیالیست های ایران در " اصول و اهداف " سازمان و همچنین اعلامیه های سازمان و نوشته های اعضای سازمان در این موارد کاملاً روشن است - دسترسی به این مواضع از طریق سایت اینترنتی سازمان به آسانی امکان پذیر است - .

در زیر من ، به نقل چند تیتر و یا جملاتی از چند نوشته ی اعضای سازمان سوسیالیست های ایران اشاره می کنم ، آنهم نه بخاطر دفاع از خود در مقابل اتهامات وارده ، بلکه بخاطر افشای ماهیت دروغپردازیهای آقای دکتر علی راسخ افشار.

تیتر مقاله ای که در ۳۰ آبانماه ۱۳۸۱ منتشر شد ، چنین است :
« لغو " حکم اعدام " دکتر سید هاشم آقاجری را نباید با پذیرفتن و صحه گذاشتن بر اختیارات فراقانونی " حکم حکومتی " برای مقام رهبری معاوضه کرد! ».

و یا تیتر مقاله ای که در ۲۸ فروردین ۱۳۸۲ منتشر شد ، عبارت بود از :
« زنده باد اصلاحات و حاکمیت قانون ، نظامی بنام " مردم سالاری مسیحی " وجود ندارد ، حال چرا " مردم سالاری دینی " در ایران ؟ ».

و یا در ۴ و ۹ تیر ماه ۱۳۸۲ ، در مقاله ای تحت عنوان « در اعتراض به چماقداران انصار حزب الله و لباس شخصیها و سیاست سرکوب آیت الله ها و پشتیبانی از مطالبات دانشجویان و بزرگداشت ۱۸ تیر ۱۳۷۸ بخش ۱ و ۲ » ، نوشتیم که :

« در نظام استبدادی و توتالیتر مذهبی، ایجاد " جامعه مدنی " امکان پذیر نیست! » و اشاره کردیم که :
« با تحقق کامل قانون اساسی جمهوری اسلامی ، استقرار " نظام دمکراسی " و یا " نظام مردم سالاری " غیر ممکن است! »

و یا در ۱۵ مهرماه ۱۳۸۲ در مقاله ای با تیتر « " حذف مذهب " از کجا ؟ از نهاد دولت و یا جامعه !؟ » در نقد نظرات آقای مهندس عزت الله سحابی ، نوشتیم که :

« خواست " جدائی نهاد دین از نهاد دولت " ، از سوی نیروهای سکولار ایرانی ، از جمله ما سوسیالیست های مصدقی ، بهیچوجه بمعنی " حذف مذهب " از جامعه ایران نیست ، بلکه با روشنگری در این مورد ، برقراری " نظام مردم سالاری " در ایران را هدف داریم . ما چه بخواهیم و چه نخواهیم ، موافق باشیم و یا مخالف ، ایران ما ، " ایران اسلامی " است ، زیرا اسلام بخشی از فرهنگ ما ایرانیان و دین ۹۷ درصد مردم ایران است . روشنگری و مبارزه اکثر نیروهای " سکولار " ایرانی ، بهیچوجه مبارزه بخاطر " حذف مذهب " از جامعه ایران نیست ، بلکه مبارزه ایست علیه نیروهای مستبد و دیکتاتور که بخاطر حفظ قدرت و ادامه چپاول ثروت جامعه ، کوشش دارند با منتهی درجه سوء استفاده از " دین اسلام " و " جامه روحانیت " ، به تحمیق توده های مردم ادامه دهند. »

و یا در ۱۱ بهمن ۱۳۸۲ در مقاله ای تحت عنوان :
« تأملی بر نظرات آقای دکتر ابراهیم یزدی در مورد مهمترین وظیفه " یک نوگرا " و " دموکراسی دینی " » ، اشاره کردیم که :

«... اما ایشان (سید محمد خاتمی) بدون ارائه کوچکترین استدلالی، شاید بخاطر حفظ نظام ولایت فقیه، بغلط مدعی شدند که "لائسیته" در ایران برعکس اروپا، نظریه ضد دینی میباشد. در واقع آقای سید محمد خاتمی که اهل کتاب می باشد، دست به تحریف واقعیات زده است و آگاهانه معانی را وارونه کرده است.

چرا؟ شاید بدین خاطر باشد که اگر ایشان (رئیس جمهور خاتمی) قبول کنند که "لائسیته" یک واژه جهانشمول می باشد و در ایران نیز همان معنایی را دارد که در کشور های اروپائی داراست، آنوقت این سؤال حتی از سوی "کودن ترین" افراد هم می تواند مطرح شود، جامعه ای که اکثریت مردمش "لائیک" هستند - یعنی مخالف حکومت دینی هستند و نه ضد دین -، وجود نهاد "ولایت فقیه" و مقام حکومتی بنام "مقام رهبری" دیگر چه معنایی دارد؟»

با توضیحاتی که رفت، ممکن است جناب دکتر علی راسخ افشار بفرمایند که دولت جمهوری اسلامی، اگر "استقلال" ندارد و بر پایه تعریف منشور سازمان ملل متحد (۱۹۴۵) و اعلامیه ۱۹۷۰ سازمان ملل متحد در رابطه با اصول حقوق بین الملل، از "حاکمیت ملی" برخوردار نیست، به کدام کشور بیگانه وابسته می باشد؟ ضروریست متذکر شد که منظور از بیان "وابستگی" و یا "استقلال"، همیشه از لحاظ سیاسی و نظامی می باشد.

و همچنین این جناب دکتر توضیح دهند که، چرا و به چه دلیل آلمان دوران "هیتلر" و یا روسیه زمان "لنین"، "استالین"، و یا زمان "خروشچف" و یا "برژنئف"، که بنام "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی"، نامیده می شد، "استقلال" نداشته اند؟ جناب دکتر علی راسخ افشار در همین مقاله مورد بحث نوشته اند:

"... من منکر آن هستم که کشورهای دارای حاکمیت استبدادی هر چه می خواهد باشد، مستقل میباشند. با توجه به محتوی این نقل قول از کلمات قصار جناب دکتر، کشور چین کمونیست نمی تواند مستقل باشد، چون در کشور چین کمونیست "دیکتاتوری حزب کمونیست" بجای حاکمیت مردم، حاکم بر امور کشوری می باشد!

دکتر راسخ در همین مقاله مورد بحث نوشته اند که:

"دنیای ما مدتهاست چنان بهم پیوسته و بهم تنیده شده است که نمیتوان هیچ کشور و ملتی را به مفهوم باستانی آن مستقل دانست به این معنا که درسیاستگزارانها و تصمیم گیریهایی نهاد قدرت کشور، هیچگونه تأثیر و تأثیری از خارج محدوده کشوری روی فعل و انفعالات درون کشور وجود نداشته باشد. دوران دیوار چین دور کشور کشیدن و آنرا استقلال دانستن مدتهاست سپری شده است. امروز با جهان گلوبال روبرو هستیم و گلوبالیزاسیون طرح امروز جهان است. کشورها و ملتها همه وابسته و متأثر از فعل و انفعالات یکدیگرند"

با توجه بهمین کلمات و نظراتی که جناب دکتر راسخ افشار در رابطه با "استقلال"، مطرح کرده اند - بدون اینکه بخواهم در باره محتوی آن جملات اظهار نظر کنم که چنین گفتاری تا چه حد درست است و یا اینکه به آن مطالب، چه اشکالاتی وارد است -، این سؤال مطرح است که: اگر تعریف و معنی "استقلال" چنین است که جناب دکتر مطرح کرده اند و در واقع، "استقلال" در یک جامعه ای که رژیم استبدادی بر آن حاکم باشد، نمی تواند اصولاً وجود داشته باشد و روی این اصل هم اگر کسی بر وجود "استقلال" در این جوامع تأکید ورزد، آن تأکید نمی تواند با خود دارای بار مثبت باشد، ممکن است توضیح دهند پس اینهمه ناسزاگویی که بماروا داشته اند، از چه رو بوده است؟

در رابطه با روند گلوبالیزاسیون که چرا ما سوسیالیست های مصدقی با چگونگی آن روند، مخالفیم و از "استقلال" دفاع می کنیم، در بخش دیگری از این نوشته اشاره خواهم کرد.

ادامه دارد

۳۰ شهریور ۱۳۸۳ برابر با ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۴

دکتر منصور بیات زاده

Socialistha@ois-iran.com
www.ois-Iran.com

(۱) - در روزهای ۲۹ و ۳۰ سپتامبر ۱۹۹۰، سازمان جبهه ملی ایران در اروپا (همان سازمانی که خود آقای دکتر علی راسخ افشار در آنزمان، یکی از سخنگویان آن بود) مشترکاً با سازمان سوسیالیست های ایران، میزگردی در شهر ماینس - آلمان برگزار کردند و از ۸ سازمان دیگر اپوزیسیون برای شرکت در آن میزگرد، بخاطر بحث در رابطه با موضوع " **برگزاری انتخابات آزاد و دمکراتیک در ایران** "، دعوت بعمل آوردند. علاوه بر سازمان جمهوریخواهان ملی، حزب دمکراتیک مردم ایران، سازمان همبستگی، ... همچنین از سازمان نهضت مقاومت ملی ایران (طرفداران زنده یاد دکتر شاپور بختیار) و سازمانی که در آنزمان تازه تأسیس شده بود و برخورد نام "سازمان مشروطه خواه"، گذاشته بود دعوت شده بود. آقایان دکتر همایون مهمنش و دکتر علی یمنی بعنوان نمایندگان آن دو سازمان مزبور، در کنار نمایندگان سایر سازمانها و احزاب، در میزگرد ماینس، شرکت کردند.

آقای محمود راسخ افشار، طی نوشته ای اعضای سازمان سوسیالیستهای ایران را در رابطه با برگزاری آن میزگرد، متهم بهمکاری با " **ساواک** " نمود. نوشته آنجناب (محمود راسخ افشار) آنقدر بی مسئولانه تهیه شده بود که، مطالب آن زینت بخش هفته نامه کیهان هوایی رژیم جمهوری اسلامی نیز گردید. در رابطه با کارزار تبلیغاتی آقای محمود راسخ افشار ضروریست خاطر نشان کرد، مسئله ای که باعث ناراحتی آن جناب و همفکرانش شده بود، نتیجه ی سیاسی ای بود که آن میزگردها با چنان ترکیب از سخنرانان که وابسته به جناح های مختلف نیروهای سیاسی ایران بودند، با خود می توانست بهمراه داشته باشد. آن عمل که در خدمت برسمیت شناختن پلورالیسم سیاسی و محترم شمردن حق دگراندیش بود، می توانست به شکستن " **تابو** " ی نظریه ای که مدعی بود، نباید با برخی از نیروهای رقیب و مخالف بهیچوجه کوچکترین دیالوگ و گفتگویی داشت و برای آنها حقوق دمکراتیک در جامعه ایران قائل شد، کمک نماید. اگرچه دوستان جبهه ملی ایران در اروپا در اثر فشارها و فضایی که مخالفین دیالوگ بوجود آوردند، دچار اختلافات داخلی و تزلزل در ادامه برگزاری جلسات مشترک شدند، اما ما سوسیالیست ها از فعالیتهایی که دیگر نیروها بعدها، ترتیب دادند، از جمله میزگردی که سازمان همبستگی ... به مدیریت خانم مهین ارجمند و آقای دکتر حسن کیانزاد در شهر کلن برگزار کردند و یا جلساتی که همبستگی هامبورگ (متشکل از اعضای سازمان جمهوریخواهان ملی ایران، حزب دمکراتیک مردم ایران و سازمان فدائیان خلق - اکثریت) برگزار کرد، ... استقبال کردیم و کمک کردیم تا فضای سیاسی گفتگو و دیالوگ مابین تمام نیروهای سیاسی که بر امر دیالوگ تأکید دارند، برقرار گردد. ما سوسیالیستهای ایران و برخی دیگر از نیروهای اپوزیسیون کوشش کردیم تا در مبارزات نظری بجای طرح مسائلی همچون، " **سر خصم را باید با سنگ کوبید** "، تبلیغ " **اصل فردیت** " و " **پلورالیسم سیاسی** " و " **دفاع از حقوق دمکراتیک دگر اندیش از جمله آزادی بیان و قلم** "، محور فعالیت ها و مبارزات نظری در بین اپوزیسیون قرار گیرد. در اثر تغییر فضای سیاسی و جوی که این میزگردها بوجود آورد، های و هوای آقای محمود راسخ افشار و شرکاء نتوانست در سطح بزرگی تأثیر پذیر گردد، و سرانجام نیز خود آن جناب منتقد و دوستان همفکرش در میزگرد هائی که آقای داریوش همایون تئوریسن حزب رستاخیز آریامهری و یکی از کادرهای درجه یک طرفداران نظام پادشاهی نیز حضور داشت، شرکت نمودند و سعی کردند، بکلی فراموش کنند که چه غوغائی علیه ما، سوسیالیست ها، و نه علیه ما و اعضای جبهه ملی ایران در اروپا - چون هردو سازمان برگزار کننده آن میزگرد ها بودند -، بپا کرده بودند!

همین آقای محمود راسخ افشار که بما خرده می گرفت و تهمت زد، که چرا ما از دکتر همایون مهمنش، یکی از کادرهای رهبری سازمان نهضت مقاومت ملی ایران - سازمان سیاسی که زنده یاد دکتر شاپور بختیار بنیانگذار آن بود -، دعوت کرده بودیم تا در میزگرد شرکت کند، بمدت بیشتر از یکسال است که خود، با همان آقای دکتر همایون مهمنش و دیگر اعضای سازمان نهضت مقاومت ملی، کوشش دارند تا مشترکاً یک سازمان سیاسی در خارج از کشور بوجود آورند.

بنظر ما سوسیالیست های ایران، به همکاری آقای محمود راسخ افشار با طرفداران و همکاران دکتر شاپور بختیار - بدین خاطر که ایشان در ۱۴ سال قبل صحبت کردن با آن افراد را جزو گناهان کبیره تصور می کرده است -، نمی تواند کوچکترین ایرادی وارد باشد. این حق دمکراتیک هر انسانی است که بتواند و حق داشته باشند، اشتباهات خود را تصحیح کند!!

* - دوستان مهندس فریبرز جعفر پور در رابطه با اظهارات آقای محمود راسخ افشار ، مقاله ای تحت عنوان " حق دگراندیش و نیروهای غیر دمکرات " به نگارش در آورد که در شماره ۲۲ نشریه جنبش سوسیالیستی ، - تیر ماه ۱۳۷۰ چاپ شد .

(۲)- Souveränität